

بنیادگرایی اسلامی و تشدید اختلافات مذهبی در عصر اطلاعات

آرمین امینی^۱

چکیده:

از زاویه دید کشورهای غربی آنچه در خاورمیانه اتفاق افتاد نوعی شورش جوانان بیکار و تحصیل کردگانی بود که با الزامات عصر اطلاعات آشنا هستند و جویای آزادی و برابری و الگوهای جدید سامان‌دهی قدرت بودند. این نگرش نام بهار عربی را بر تحولات خاورمیانه می‌گذارد و با تئوری‌های گذر از پاتریمونالیسم و رسیدن به دموکراسی رویدادها را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی می‌کند. بعضی تحلیلگران تحولات خاورمیانه را براساس اسلام و ورود الهیات بر عرصه سیاست قلمداد می‌کند و اعتقاد دارد که این تحولات نوعی بیداری اسلامی است که علیه الگوهای سنتی استبدادی و غربی دیکتاتور مآبانه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو اتفاق نیفتاده است و خاورمیانه به علل گوناگون در حال تجربه کردن بنیادگرایی است.

واژگان کلیدی: بنیادگرایی اسلامی، خاورمیانه، بهار عربی، جامع بین‌المللی

۱- دانشیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران
amini@yahoo.com

مقدمه:

از زاویه دید کشورهای غربی آنچه در خاورمیانه اتفاق افتاد نوعی شورش جوانان بیکار و تحصیل کردگانی بود که با الزامات عصر اطلاعات آشنا هستند و جویای آزادی، برابری و الگوهای جدید سامان‌دهی قدرت بودند. این نگرش نام بهار عربی را بر تحولات خاورمیانه می‌گذارد و با تئوری‌های گذر از پاتریمونالیسم و رسیدن به دموکراسی رویدادها را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی می‌کند. بعضی تحلیلگران تحولات خاورمیانه را براساس اسلام و ورود الهیات بر عرصه سیاست قلمداد می‌کنند و اعتقاد دارد که این تحولات نوعی بیداری اسلامی است که علیه الگوهای سنتی استبدادی و غربی دیکتاتور مآبانه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو اتفاق نیفتاده است و خاورمیانه به علل گوناگون در حال تجربه کردن بنیادگرایی است. شورش‌های مکرر کور، به‌هم‌ریزی طبقات، دعوی سنت و تجدد، سرکوب شدید طبقات، پیوند ارتش و احزاب، رشد نیروهای متعصب خشونت طلب، دعوای فرقه‌ای، مداخله کشورهای خارجی و... همه باعث شده است که خاورمیانه در خزان عربی و در غیاب بیداری اسلامی، ظهور بنیادگرایی را تجربه کند. کشورهای عربی به دموکراسی، برابری، ثبات سیاسی، حقوق شهروندی و جامعه مدنی پویا دست پیدا نکردند. از سوی دیگر اسلام سیاسی نهادگرا و اصول اسلامی که در سیاست‌گذاری عمومی مداخله کند مجال بروز نداشته است. اما بنیادگرایی با ویژگی‌های خاصی در حال ظهور است و به علت عوامل خاصی مدام در حال گسترش است.

۱- بنیادگرایی حرف آخر را می‌زند و طرفداران آن قرائت بسیار خشک، متنی و تمام شده‌ای از قرآن و حدیث و زندگی پیامبر(ص) دارند. بنیادگرایان می‌گویند دین توسط پیامبر(ص) به اتمام و اکمال رسیده است و ختم نبوت به معنای این است که وحی به طور کامل نازل شده است. متن اصلی اسلام خود سخن می‌گوید و دخالت دادن عقل و نیروی فهم انسانی آن را به حاشیه می‌کشاند. بنیادگرایان فقط قرآن و حدیث را قبول دارند و تفسیر نقلی و بسیار ساده‌ای از متن اسلام دارند.

۲- بنیادگرایان به گفتگو اعتقاد ندارند. برای آنان میراث ایرانی، یونانی، مصری و هندی و... کفر به حساب می‌آید و این دوران زندگی بشر را دورانی خرافه‌آمیز شبیه جاهلیت می‌دانند. بنیادگرایان بر ایدئولوژی یعنی نقشه راه، عملگرایی شدید و پیروزی محض از فرمانده تاکید دارند. در چنین سیستم فکری همه تکنیک‌ها و رویکردهای عملی و اندیشه‌ای قبل از اسلام به حاشیه کشانده می‌شوند و هرگونه قرائت فلسفی یا عرفانی به جرم تفسیر انحرافی متن اسلام، برچسب

کفر دریافت می‌کند. در چنین فضایی قیاس‌ناپذیری پارادایم‌های فرقه‌ای و مذهبی شکل می‌گیرد و آنچه نابود می‌شود گفتگو و فرهنگ تعامل فرهنگ‌ها است.

۳- رسانه‌ها و ابزارهای بازنمایی غرب سعی خود را به کار می‌برند که ورود اسلام به عرصه عمومی را براساس اعلام خطر تحلیل نمایند. غرب اسلام را با بنیادگرایی رادیکال مورد مخاطب قرار می‌دهد و از این بازنمایی منفی به صورت ضربه‌زدن به مسلمانان و اشغال سرزمین‌هایشان استفاده می‌کند. رسانه‌ها واقعیت را جدا جدا، براساس قصدیت صاحبانشان تفکیک می‌کنند و بر این اساس بنیادگرایان عاشق تصاویر خشونت‌بار متعصب خودشان می‌شوند و با نوعی بیماری، جامعه و منطقه را به آشوب می‌کشانند.

۴- کشورهای غربی به خصوص آمریکا از بنیادگرایان به عنوان ابزار استفاده می‌کنند. در جهت حمایت از اسرائیل، مهار کردن شورش‌های عربی و به خصوص ضربه‌زدن به ایران و فرهنگ سیاسی شیعه، بنیادگرایی به گروگان گرفته می‌شود و اغلب متفکران و سیاست‌مداران بنیادگرا فریب قدرت‌های بزرگ را می‌خورند و همچون اسب تروا عمل کرده که ناهلان و غیرمسلمانان را به قلمروی کشورهای اسلامی وارد می‌کنند.

اکنون در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی رویکردهای بنیادگرا دشمنی بسیار زیادی با تفکر شیعی، عرفانی، سایر نگرش‌های عقلانی دارند. بنیادگرایان به اجتهاد، مشورت، عقلانیت، سیستمی و جمعی، فکر، عمل کردن و تساهل و گفتگو؛ باوری ندارند. بنیادگرایان با سرمایه و رسانه و حمایت دیپلماتیک و نظامی غرب و برخی از کشورهای عربی و اسلامی در حال قدرت گرفتن هستند و با عنوان دفاع از مسلمانان و آزادی شهروندان وارد جنگ شده‌اند. تبعات بازی‌گردانی این رویداد می‌تواند امنیت بین‌الملل را به خطر اندازد و بعد از مدتی بنیادگرایی به صورت مستقل و باهویتی جدید به سمت حذف هرآنچه جز خود اوست حرکت می‌کند. بهار بنیادگرایی می‌تواند بیداری اسلامی و بهار عربی را با چالش‌های جدی مواجه سازد. و اما آنچه امروزه در سوریه اتفاق می‌افتد متأثر از جریان‌های بنیادگرا و نوبنیادگرا می‌باشد، که این موجب پدید آمدن جریان‌های معارض در سوریه گردیده است و هر کدام از این جریان‌ها و فرقه‌ها نقش خاصی در دامن زدن به بحران سوریه دارند.

نظام سیاسی سوریه از جهت بنیادهای جمعیتی، فرهنگی و اقتصادی با نظام سیاسی دیگر کشورهای عربی منطقه تفاوت زیادی دارد. سوریه فاقد تجانس و انسجام و تمرکز قدرت نسبت به دیگر کشورهای عربی بوده است. سوریه بزرگ، در آخرین روزهای حکومت عثمانی مرکز اصلی

ناسیونالیسم عرب شد. تقسیم بندی این کشور موجب پدید آمدن قومیت‌ها و فرقه‌های مختلف و ترکیب جمعیتی پیچیده در سوریه گردید. بنیادگرایی اسلامی در سوریه را واقعیات، قدرت و ثروت، ترکیب جمعیت، وجود قومیت‌ها و فرقه‌های مختلف مذهبی و روی هم رفته شرایطی تعیین می‌کند که با شرایط کشورهای عربی که بهار عربی در آنها شکل گرفته کاملاً متفاوت است. ویژگی خاص بنیادگرایی در سوریه از زمان تأسیس دولت سوریه، یعنی کشوری که از نظر ترکیب جمعیتی پیچیده‌تر از دیگر کشورهای عربی است، به شکل یک جنبش اعتراضی سنی علیه حکومت سوریه بوده است. با توجه به این امر پس از انقلاب‌های عربی در منطقه بحران سوریه قابل پیش بینی بود، اما آنچه امروز سبب تشدید و گسترش اعتراضات و تبدیل شدن آنها به شورش‌ها و حرکات مسلحانه شده یقیناً تحت تاثیر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و تحریک ائتلاف غربی، عربی، ترکی و در نتیجه تلاش آنها برای تغییر در ژئوپلیتیک منطقه و تلاش برای تضعیف محور مقاومت بوده است. باید توجه داشت که سوریه در سی سال گذشته یکی از با ثبات ترین کشورهای عربی در منطقه و جهان عرب بوده است سوریه در سالهای اخیر به ندرت در برابر فشارهای خارجی کوتاه آمده و برای مقابله با فشارهای خارجی حضور خود در صحنه مقاومت و فلسطین تقویت کرده و خود را خط مقدم مقاومت در جهان عرب نشان داده است و حافظ اسد رئیس جمهور وقت سوریه رهبر محبوب در جهان عرب بوده است و تبع آن بشار اسد رئیس جمهوری فعلی سوریه دارای محبوبیت در میان بیش از نیمی از مردم سوریه است، اینکه چرا ثبات چندین ساله کشور سوریه دچار یک بحران شده است جای بسی بحث دارد. لذا با شکل‌گیری این بحران در سوریه، بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر اساس منافع و علایق خود جهت گیری‌های مختلفی را در رابطه با این کشور، که اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاصی در منطقه خاورمیانه دارد، اتخاذ نموده‌اند. در این میان تلاش پیگیر برخی دولتها برای اعمال فشار و ساقط کردن حکومت سوریه، از جلوه‌های بارز تحولات سوریه محسوب می‌شود که بر پیچیدگی اوضاع این کشور افزوده است. در این مقاله سعی بر این است تا با ارائه چارچوبی نظری، به واکاوری انگیزه‌های مهمترین بازیگران بین‌المللی که خواهان سقوط نظام حاکم در سوریه هستند بپردازد و دلایل و آثار بحران در سوریه را تا حدی متفاوت از سایر کشورهای عربی که بهار عربی در آنها شکل گرفته است، بررسی نماید و با پاسخ به پرسش‌های مطروحه در پژوهش به کاوش در مسائل و اختلافات موجود در سوریه و دست یافتن به علل اصلی تشدید تشنجات فرقه‌ای و مذهبی به نتیجه مطلوب دست یابیم.

بنیادگرایی

بنیادگرایی از جنس جنبش‌های اصلاح‌طلبی است که در دوران مدرنیسم رشد پیدا نموده است. با توجه به اینکه بنیادگرایی از میان مذهب پروتستان به عنوان جنبشی اصلاحی علیه مذهب کاتولیک به وجود آمده، بایستی ابتدا تاریخچه‌ای از مذاهب پروتستان‌تیزم بیان گردیده و در ادامه به مبانی بنیادگرایی که برخاسته از کلیساهای انجیل‌در آمریکا است، پرداخت می‌شود. (Caplan, 1987: 1) بنیادگرایی پدیده‌ای جهانی نوین است که بیش‌تر خاص دنیای مسیحی و اسلام است. این واژه نخستین بار در سال ۱۹۲۰م وضع شد و بر فرقه‌های تعمیدگرا و معتقدان به آیین پرسبیتی اطلاق می‌شد که علیه مدرنیته قیام نمودند. با توجه به اینکه بنیادگرایی نیاز به متن و قوانین شرعی دارد، در بین سرزمین‌های آسیایی که آیین‌های بودا و هندوییزم وجود دارد، کمتر شاهد ظهور بنیادگرایی هستیم.

بنیادگرایی یک امر پسامدرن است. با این حال، در مقابل ابزارهای مدرن (مانند رادیو، تلویزیون، ارتباطات رایانه‌ای) که باب طبعشان است، مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند و از این ابزارها برای رسیدن به آمال خود استفاده می‌نمایند. ایشان در عبادات خود عواطف زیادی از خود نشان نمی‌دهند و این اعتقاد در بین ایشان وجود دارد که با اتکا به کتاب مقدس، مؤمنان قدرت و هویت خود را می‌توانند بازبندند. بنیادگرایان چنانچه حکومت با ایشان آرام باشد، اصولاً مطیع قانون‌اند و کاملاً خود را وقف پرستش می‌نمایند. (هینلز، ۱۳۸۵: ۳۷۰) در دین مسیحیت، بنیادگرایی جریان محافظه‌کار برآمده از پروتستان‌تیزم آمریکایی است که در قرن نوزدهم میلادی به وجود آمده است و به تفسیر تحت‌اللفظی کتب مقدس و لغزش ناپذیری مطلق آن، رجعت فیزیکی مسیح، رستاخیز و کفار تأکید می‌نمایند. (Caplan, 1987: 9-14) بنیادگرایی در اوایل قرن بیستم به عنوان مخالف جریان تجددگرا (مدرنیسم) در ادیان و زندگی سکولار آمریکا مجال ظهور یافت. در اواخر قرن بیستم این جریان دوباره توسط تعدادی از کلیساهای مسیحیت، نهادهای آموزشی و نهادهای علاقه‌مند دیگری تبلیغ شد. ریشه‌های بنیادگرایی در تاریخ جنبش «هزاره‌گرا» آمریکا یافت می‌شود. در سال ۱۸۳۰ و ۱۹۴۰م، هیجان زیادی در آمریکا به جهت انتظار ظهور مجدد مسیح و هزار سال صلح ایجاد شد. در ابتدا علایق مختلف گروه‌ها در موضوع رجعت متمرکز شد و از طریق کنفرانس کتاب مقدس نیاگارا تبدیل به جنبش بزرگی شد.

¹-New testament

²-The Millennium

(Marty & Appleby, 1995.43) ناآرامی‌های کارگری، نارضایتی‌های اجتماعی، و افزایش مهاجرت کاتولیک‌های روم اعتماد به نفس عمومی را کاهش داده و موجب شد جریان انتظار ظهور مجدد مسیح در بین رهبران پروتستان و آمریکایی‌ها رشد پیدا نماید. مضاف بر این، در اواخر سال‌های ۱۸۸۰-۹۰م چالش‌های ناشی از افزایش نقد لیبرال کتاب مقدس منجر به رشد جریان انتظار مجدد ظهور مسیح شد.

در سال ۱۹۲۰م جنبش پروتستان جنگ‌طلبی در آمریکا به وجود آمد که به صورت غیر موفقیت آمیزی سعی در تسلط بر چندین مذهب داشت، اعتقاد ایشان بر تثلیث، لغزش ناپذیری کتاب مقدس و الهام از آن، باکره بودن حضرت مریم، کفار مسیح برای گناهان، جسمانی بودن رجعت و بازگشت حتی او برای احیای عقاید و رستاخیز جسمانی انسان‌ها برای مجازات یا پاداش جاودانی انسان‌ها. (AMERICANA, 1990.164) نقطه اوج تأثیر و نفوذ هزاره‌گرها بر سنت محافظه‌کار در درون پروتستان‌های انجیلی وقتی رخ داد که دیگر طرفداران بی‌خطایی کتاب مقدس، کرسی کتاب مقدس آمریکا را در سال ۱۹۰۲م بنیان نهادند و مجموعه‌ای از دوازده رساله به نام اصول یا بنیان‌ها را به رشته تحریر درآوردند. (Marty & Appleby, 1994.23)

جزوات و رساله‌ها شامل مجموعه‌ای از حملات به نظریه‌های رایج درباره «نقد کتاب مقدس» و پذیرش مجدد اقتدار آن بود که به وضوح از استدلال‌های سمینار الهیات پرینستون بهره برده بود. در نتیجه، اصطلاح بنیادگرایی در سال ۱۹۲۰م به پروتستان‌های انجیلی محافظه‌کاری اطلاق می‌شد که از اصول خود در اثر بنیادها: تصدیق برای حقیقت (۱۹۱۰-۱۵) حمایت به عمل آوردند. این اثر که در ۱۲ رساله به چاپ رسید، به نظریه‌های مدرنیسم نقد کتاب مقدس حمله برد و اقتدار و حاکمیت کتاب مقدس را متذکر شد. لب کلام ایشان در این بود که کتاب مقدس کلام بی‌خطای خداوند است؛ بدین ترتیب، کتاب مقدس باید تا آنجا که امکان دارد به صورت تحت اللفظی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و معتقدین باید زندگی خود را با قواعد اخلاقی که در کتاب مقدس وجود دارد (بالاخص ده فرمان) تطبیق نمایند. (Britanica, 1991.229) در مهم‌ترین مطالعاتی که در سال ۹۵-۱۹۹۱م توسط مارتین و آپلی صورت گرفت، (Martin E. Marty and R, 1991.95) بنیادگرایی یک واکنش نظامی علیه مدرنیته و سکولاریسم توصیف شده است. به اعتقاد ایشان، بنیادگرایی نوعی عصبیت و تقدس مآبی سنتی نیست، بلکه اتفاقاً به طور ذاتی یک پدیده سیاسی است که تمامیت طلب بوده، تا جایی که تمام جامعه، دولت و اصول دینی را

برای خود می‌طلبد. بنیادگرایی در واقع، عکس‌العلمی علیه مدرنیته است، مدرنیته‌ای به دنبال آشتی دادن به عقاید مسیحی سنتی با علم مدرن و مطالعات تاریخی است.

بنیادگرایان با آموزش نظریه تکامل در مدارس عمومی مخالفت می‌نمودند و از جنبه‌های اعتدالی در مقابل فروش و مصرف الکل‌های مست‌کننده حمایت به عمل می‌آوردند. با این حال، تا اواخر قرن بیستم بنیادگرایان مسیحی اصولاً حرکت سیاسی در آمریکا انجام نمی‌دادند. بالاخص بین سال‌های ۱۹۲۰ تا اواخر ۱۹۷۰ ایشان از سیاست دوری می‌جستند؛ چرا که عالم سیاست را محدوده گناهی می‌دانستند که توسط غیر مسیحیان اداره می‌شود. با این حال، در ایالات تحت کنترل ایشان (مانند میسی سیپی، اوکلاهاما) تدریس نظریه تکامل ممنوع اعلام شد (Dollar, 1983:54). دغدغه اصلی بنیادگرایان مسیحی، دکترین جدایی واقعی بود: مسیحی واقعی باید از ناخالصی‌ها و جهان فاسد اجتناب ورزد، جهانی که تولد دوباره‌ای در آن نیست. عدم نزدیکی ایشان به فعالیت‌های سیاسی به دلیل اعتقاد آخرت‌شناسی ایشان مبنی بر ظهور مجدد مسیح قبل از هزاره ثانوی بود؛ به همین علت، دلیلی نمی‌دیدند تا بخواهند اصلاحاتی در جهان انجام دهند؛ زیرا تا وقتی مسیح دوباره برای شکست فعالیت‌های ضد مسیحیت نیاید، همه چیز محکوم به فناست. اما کسانی که اعتقاد به ظهور مسیح بعد از هزاره دوم داشتند، متذکر شدند که اصلاحات اخلاقی و روحی است که منجر به ظهور دوباره مسیح می‌شود و بعد از این اصلاحات مسیح باز خواهد گشت. در نتیجه، در مقابل گروه قبل به فعالیت‌های سیاسی روی آوردند.

با این حال، عقیده و عمل همیشگی در راستای همدیگر نیستند. معتقدین به ظهور عیسی قبل از هزاره در اواخر دهه ۷۰م فعالیت‌های سیاسی خود را شروع نمودند که تضاد در آخرت‌شناسی ایشان را منجر شد. به رغم برجستگی حقوق مسیحیان در سیاست آمریکا در اواخر قرن ۲۰ و اوایل ۲۱ میلادی، میلیون‌ها بنیادگرای مسیحی توجه خود را بر روی دین و قلمروهای شخصی متمرکز نمودند، اما نه به صورت فعالیت سیاسی، اجتماعی و حکومتی. حتی کسانی که فعالیت‌های سیاسی انجام می‌دادند، تمایل داشتند در موضوعات اخلاقی از قبیل سقط جنین، نماز در مدارس و هم‌جنس‌بازی تمرکز نمایند تا تبدیل سیاست ایالات متحده به الهیات مسیحی. این دلالت متضاد اصطلاح بنیادگرایی برای ورود به عرصه‌های سیاسی، بنیادگرایی مسیحی را برای جستجوی نام دیگری برای فعالیت‌هایشان سوق داد. بعضی خود را «محافظه

¹-premillennial eschatology

²-Postmillennialists

کار»^۱ نام دادند و بسیاری دیگر خود را «ائتلاف مسیحی»، ولی اکثر سازمان‌های با نفوذ حقوق مسیحیت (۱۹۹۰م) به ریاست پات روبرستون^۲ خود را «کلیسای انجیلی»^۳ نام نهادند. بدین ترتیب، «جنبش‌های نوین اجتماعی مخالف مدرنیته که به دنبال رجوع به متون بنیادین دینی و حذف کلیه آموزه‌های مبتنی بر سنت» است را بنیادگرایی نامند.

بنیادگرایی متأخرین

با ظهور جریان مدرنیسم، انتظار دو نوع عکس‌العمل از طرف مسلمانان وجود داشت: اول وادادگی نسبت به تمدن غربی (مانند کسانی چون تقی‌زاده، فتحعلی آخوندزاده، شبلی شمیم، آتاتورک، طهطاوی و...) است. اما عکس‌العمل دیگر نزد کسانی است که دل در گرو دین داشته و اصلاحات دینی را دنبال می‌نمایند. منتهی قرائت از اصلاحات متفاوت می‌تواند باشد. بعضی رمز پیشرفت را در بازگشت به هویت دینی می‌دانند (اشکوری، ۱۳۷۷: ۹۹) مانند سلفیون، سید جمال و غیره که معتقد بودند دین امروزی بسیار سنگین شده و لذا شاگردان ایشان نسخه رجوع به سلف صالح و نهضت سلفی‌گری را ترویج نمودند. بعدها نیز شریعتی دین امروزی را «فرهنگ دینی» نام نهاد؛ یعنی فرهنگی که حرکت‌آفرین نیست و مسلمین را سرگرم لفاظی‌بازی‌ها نموده است. (همان: ۱۰۵) در بین متأخرین، در سرزمین نجد عربستان، محمد بن عبدالوهاب (۱۰۲۶-۱۱۱۵ ه/ ۱۷۰۳-۱۷۹۲م) ابتدا خود را در قواره یک مصلح معرفی نمود و با خرافات به مبارزه برخاست. او که خود و خانواده‌اش حنبلی مذهب بودند، عمل به سیره سلف را شعار خود قرار داد و مانند ابن تیمیه خواستار پاک‌سازی تعلیم دینی از افزوده‌های مذاهب گوناگون اسلامی شد.

برای محمد بن عبدالوهاب، «توحید» مسئله اساسی بود. در نتیجه، حرکت خود را «الموحدون» نامید. (امین، بی‌تا: ۸) در نظر او هرگونه شفیعی برای خداوند قرار دادن به استناد قول مشرکین که «ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی» (زمر: ۳) و «و هوّلاء شفعاؤنا عند الله» (یونس: ۱۸) مردود است. او معتقد بود که مصدر همه تشریع‌ها خداوند است و کلام فقها و متکلمین در نزد او دارای حجت نیست و تنها کتاب و سنت دارای حجیت است (امین، بی‌تا: ۱۱). او نیز مانند ابن تیمیه قائل به اجتهاد شد؛ هر چند مخالف فتاوی‌های مذاهب اربعه و حتی حنابله باشد. پس هرکس لوازم

^۱-Christian conservatives

^۲-Pat Robertson

^۳-charismatic Evangelicals

اجتهاد را داشته باشد، حق اجتهاد خواهد داشت و بسته شدن باب اجتهاد باعث بدبختی مسلمین شده است.

از جمله عقاید محمد بن عبدالوهاب این است که استغاثه مردم به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و قبر او جایز نیست و مخالف آموزه‌های توحید است (عبدالوهاب، ۱۴۲۱: ۵۹) لذا حاجت تنها باید از خدا خواسته شود. توسل به انبیا و اولیاء قصد زیارت نبی و ساخت بنا و مسجد در آن و نذر برای او، طلب شفاعت، قسم به نبی و نذر به غیر خداوند و استغاثه به غیر او، زیارت قبور ساخت بنا در مقابر، تزیین و نوشتن کتیبه و گذاشتن شمع و تزئینات در آن مکان‌ها جایز نیست و شرک است. او معتقد به بازگشت به طهارت اولیه اسلام است و کتب شامل توسلات مانند دلائل الخیرات از محمد بن سلیمان جزولی (۸۵۴ هـ) را غیرمعتبر می‌داند. علاوه بر این، ایشان با هرگونه نقش، تصویر و مجسمه به‌طور مطلق مخالف بوده و آن را حرام اعلام می‌نمایند و بر این اساس، وهابی‌ها در سال ۱۸۱۶م ضریح و گنبد حرم امام حسین (علیه السلام) را تخریب و بیش از پنج هزار نفر را قتل عام کردند و در سال ۱۹۲۶م نیز، مقبره‌های بقیع را در مدینه از بین بردند. (سید علوی، ۱۳۶۵: ۱۷ و ۴۵)

وهابیون بر این باورند که مسلمانان در طی روزگار و قرون، از آیین اسلام منحرف شده‌اند و در دین خدا بدعت‌هایی جای داده‌اند که با شرع اسلام متناقض است. به عقیده وهابیون باید از اصولی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) حکم فرموده، پیروی کرد و از منهیات او دوری نمود. باید فقط به پروردگار امیدوار بود، از او ترسید، به او توکل کرد و شفاعت خواست. به اعتقاد ایشان، هرگونه مراسم تشییع جنازه و سوگواری حرام است. ارواح اموات کاری نمی‌توانند بکنند و در امور دنیوی و اخروی زندگان دخالتی نمی‌توانند داشته باشند. به نظر ایشان، به کار بردن القاب که بر عزت و احترام دلالت دارد، در مورد افراد بشر ناصواب است؛ زیرا احترام و تعظیم تنها شایسته خداوند است.

اما در مقابل، شیعه با احترام فراوان از زیارات یاد می‌نماید و آن را پس از عبادات واجب، از عوامل قرب به خدا می‌داند. از امام رضا (ع) نیز در این باره نقل شده که بر هر شیعه لازم است که به زیارت اولیای خود بیاید. (ابن قولویه، ۱۳۵۹: ۱۲۲) بدین ترتیب، زیارت در بین شیعیان دارای فواید و کارکردهای اجتماعی نیز است؛ چرا که ساخت بناهای مجلل و انفاق ثروت در این امر بسیار رایج است (مظفر، ۱۳۹۶: ۲۱) البته این امر مختص شیعه نیست و دیگر مذاهب نیز قبور کسانی چون ابوحنیفه، شیخ عبدالقادر جیلانی در بغداد، شافعی، رأس الحسین، سیده

زینب، نفیسه در مصر و شام را تعظیم می‌نمایند. این رویکرد موجب شده تا در مناطقی که تشیع و تصوف ریشه عمیق دارد، وهابیت با مخالفت روبه‌رو شود (روا، ۱۳۷۸: ۱۳) مانند اهل حدیث که تنها در سرحدات میان افغانستان و پاکستان ساکن می‌باشند.

فرقه وهابیت به تبع ابن تیمیه به ظواهر کتاب و سنت عمل می‌نمایند و تأویل را حجت نمی‌دانند. بدین ترتیب، با توجه به ظاهر آیه برای خداوند اعضا و جوارح قائل هستند. بروز وجهه رادیکالیسم وهابیت مانند دیگر گرایش‌های بنیادگرا، در این است که ایشان عقاید دیگر مسلمانان را شرک و کفر می‌شمارند و کارهایی چون برکت جستن از چیزهای جامد و بی‌روح و یاری جستن از غیر خدا را بدعت می‌دانند (عنایت، ۱۳۸۵: ۶). سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴/۵-۱۸۳۹-۱۸۹۷م) نیز یکی از مصلحان جهان اسلام به شمار می‌آید. ولی جنس جنبش اصلاحی او نه از نوع پیروی از تمدن غرب، بلکه تجدد فکر دینی و شناخت دوباره آموزه‌های دینی است. لذا او با عنوان احیاگر فکر دینی و نوگرایی دینی یاد می‌شود (نک: اشکوری، ۱۳۷۷: ۲۰)؛ اما بسیاری او را سلفیه یا کسی که تأثیر زیادی بر رشد و تفکر سلفیه داشته است، می‌شناسند (المعاوضه الثقافیه، ۱۴۲۵: ۱۵)، به عنوان مثال، کسانی چون محمد عبده، محمد رشیدرضا، ابراهیم المویلحی، عبدالله النذیم، محمود سامی البارودی، ادیب اسحاق، فرح انطوی، قاسم امین از او متأثر شده‌اند و با علمای سنتی به مبارزه برخاسته‌اند. (کروب، ۱۹۸۰: ۱۳۹) سید جمال عقیده خود را در رساله نیچریه و عروه الوثقی بیان نموده و برای حرکت به سوی تمدن اسلامی بازگشت به اسلام اولیه را پیشنهاد نموده است. از نظر او عوامل فکری چند موجب رکود تمدن اسلامی شده است: باورهای خرافی مردم به اصول و خرافات و تقلید کورکورانه از گذشتگان، چیرگی اندیشه قضا و قدر نامعقول بر اندیشه مسلمین که موجب استبداد و بی‌خبری و جهالت و دورافتادن از اسلام نخستین گردیده است. (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۱۰) او مسلمانان را به مبارزه با سنن نامعقول و زیان‌آور فرا می‌خواند و در رساله نیچریه متذکر می‌شود که تنها دین است که می‌تواند ملت‌ها را از گزند مادیون نجات دهد. (عنایت، ۱۳۸۵: ۹۴) سید در بخشی از رساله خود مردم را به دوری از خرافات و عقاید باطله فرا می‌خواند و همانند عبدالوهاب نسخه آن را در توحید و تنزیه از اوهام و وهمیات برمی‌شمرد؛ لذا متذکر می‌شود «شایسته نیست که انسان دیگر یا یکی از جماعات عالم برین یا زیرین را خالق، متصرف، قاهر، معطی، مضر، مذل، شافی، مانع و مهلک بداند یا که اعتقاد کند که بشری برای اصلاح یا فساد ظهور نموده یا خواهد نمود. (عنایت، ۱۳۸۵: ۹۵)

بنیادگرایان با تأویل مخالفانده؛ چرا که تأویل برداشت‌های خارجی را بر متن تحمیل می‌نماید و موجب توسعه و گسترش دین می‌شود. در نتیجه، او مانند دیگر بنیادگرایان از تصوف انتقادات شدیدی می‌نماید. به اعتقاد او، تصوف موجب می‌شود که بین خالق و مخلوق واسطه به وجود آید؛ لذا صراحتاً از ابن عربی انتقاد می‌نمود و در زمان ریاستش در الازهر، مانع چاپ فتوحات شد. بنا به اعتقاد وی، عرفان و تصوف مانع انجام تکالیف این جهانی می‌شود و لذا آن را طرد می‌نمود. (عنایت، ۱۳۸۵: ۱۴۷) عبده دل‌بستگی خود را به محمد بن عبدالوهاب در گفتگویی با ویلفرید بلنت ابراز نمود و بدین ترتیب، متذکر وجوه اشتراکی میان تفکر خود با محمد بن عبدالوهاب شد. به اعتقاد او، «تنها جنبش انقلابی وهابی به اصلاح حقیقی دست زد؛ زیرا ریشه‌های مسائل را به درستی یافت و به ضرورت بازگشت به اصل اسلام و اصلاح معتقدات و اخلاقیات مسلمانان پی برد». (همان: ۱۵۰) او در تفسیر قرآن عقل را حاکم می‌دانست و نگاه به تفاسیر متقدم را لازم و ضروری نمی‌دانست و این طریق به دنبال اجتهاد در بین منابع اولیه بود. (دکروب، ۱۹۸۰: ۱۷۶) محمد رشیدرضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵م) از شاگردان عبده نیز از جمله بنیادگرایانی است که در تفسیر و مجله المنار از جنبش محمد بن عبدالوهاب تقدیر می‌نماید. (رشیدرضا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۰) او در تفسیر خود به کرات از اقوال احمد بن حنبل و ابن تیمیه نام برده و متأثر از دیدگاه‌های ایشان است و همانند سلف خود ضعف امت اسلامی را در دوری از قرآن می‌دانست و سیادت و کرامت مسلمین را با رجوع به قرآن توصیه می‌نمود (رشیدرضا، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۱) و برای اقتدار مجدد امت اسلامی احیای خلافت اسلامی را پیشنهاد می‌نماید. کوکبی (۱۲۶۵-۱۳۲۰ه/ ۱۸۴۸-۱۹۰۲م) با رجوع به آموزه‌های اصلی دین، مخالفت متفکرانی همچون مآوردی، غزالی (به عنوان نمایندگان حکمت مدرسی در تمدن اسلامی) است. درباره علل عقب ماندگی مسلمانان از عقیده به جبر، زهد، ترک عمل، تعلیم خرافات و اوهام، وجود غلات و متصوفه و توسعه و تأویل نصوص و قبول اینکه در دین امور سری وجود دارد را بیان می‌دارد و در کتاب ام‌القری مانند طبیعی به دنبال همین موضوع است. کتاب طبایع الاستبداد در تعریف استبداد است که صفت حکومتی است که در شئون مردم بدون عقاب و پاسخ‌گویی به صورت مطلق العنان تصرف می‌نماید. (امین، بی تا: ۲۵۴) به اعتقاد او، ادیان وسایلی را برای دهشت از امور ماورایی تدوین می‌نماید تا مردم نتوانند در مقابل حکام قد علم نمایند و در نتیجه، دین امروزی قرائتی را موجب شده است تا استبداد حاکم شود؛ لذا کوکبی معتقد است جوهر اصلی اسلام با این نظریه مخالف است و قواعد اساسی اسلام با آزادی و دموکراسی تطابق دارد.

در ام القری نیز که به ظاهر بیان یک کنفرانس است، از دیدگاه علمای مختلف علت عقب ماندگی مسلمانان را بررسی می‌نماید و به اموری مانند تعظیم قبور و بنای مسجد و چراغانی آنها اعتراض نموده و تقلید از گذشتگان را باعث بدبختی مسلمانان می‌داند و ضرورت اجتهاد و عدم تقلید را متذکر می‌شود. (امین، بی تا: ۲۷۴). حسن البنا (۱۹۰۶ - ۱۹۴۹ م) از دیگر اصلاح طلبان بنیادگرایی است که خود را تلفیقی از سید جمال، عبده و رشیدرضا می‌داند (بنا، ۱۳۸۵: ۱۲۰). بناء هر چند یک ایدئولوگ نبود، با این حال، رهبری بود که نیروهای خود را در جنبش اخوان المسلمین (۱۹۲۸ م) سازماندهی نمود و از نظریه پردازانی چون احمد بن حنبل و ابن حزم تأثیر پذیرفت. پیرو حرکت جنبش اخوان، جریان‌های تند ضد روحانی نیز شکل گرفت و حتی در مواردی به قتل علما و روحانیون نیز انجامید. جنبش سنوسیة توسط سید محمد بن علی سنوسی در الجزایر پدیدار شد. این جنبش صوفی مسلک، پیراستن اسلام از بدعت‌ها و اعتقادات و اعمال بیگانه و بازگشت به اصول و شعائر راستین اسلام از طریق اعاده اخلاص صدر اسلام را تبلیغ می‌نمود، (نجفی، ۱۳۷۴: ۱۳۵) همین‌طور شاه نعمت الله ولی معتقد به بنیادگرایی براساس رد قطعی شرک و تکیه بر قرآن و حدیث و تعادل بین عبادات و عادات بر اساس نظریه سلفیه بود. کسان دیگری نیز از مکتب وهابیت تأثیر پذیرفتند؛ سید احمد در هند، مولانا ابوالاعلی مؤدودی (۱۹۰۳ - ۱۹۷۹ م) در پاکستان و شوکانی (۱۱۷۲ - ۱۲۵۰ ه) در یمن از آن جمله هستند. شوکانی اجتهاد را حتی اگر مخالف مذاهب اهل سنت باشد، جایز می‌شمرد و تقلید را نفی می‌نمود. (شوکانی، ج ۳: ۲۵۱، ج ۷: ۳۹۹)

ویژگی‌های بنیادگرایی

گر چه نمی‌توان ویژگی‌های کلی برای همه بنیادگرایی مطرح کرد، چرا که بین بنیادگراها اختلافاتی وجود دارد، ولی در عین حال عناصری برای بنیادگرایی مطرح شده که عبارتند از:

- ۱- سیاست‌زدگی شدید ۲- مطلق‌گرایی و انحصارطلبی ۳- طرفدار اهل مونیولوگ (تک گفتاری و یک طرفه صحبت کردن) نه دیالوگ ۴- اهل تفسیر ظاهری از متون و پذیرش عقل در چارچوب تفسیر ظاهری و یا نقل (احادیث) ۵- آرمانگرایی دینی ۶- دیگر ستیز بودن ۷- اسطوره سازی

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که چه ارتباطی بین جنبش‌های بنیادگرایی با مدرنیته وجود دارد؟ پاسخ به این سوال به سهولت امکانپذیر نیست، چرا که رویکردها و نگرش‌های

مختلفی نسبت به این موضوع وجود دارد. یک رویکرد معتقد است که مدرنیته را با غرب یکسان انگاشته و در نتیجه تقابل بین مدرنیته و بنیادگرایی برقرار می‌کند. یک جریان بین غرب و مدرنیته شکاف ایجاد می‌کند و ضمن نگرش مثبت به مدرنیته، نگرش منفی به غرب دارد. البته باید گفت که آیا می‌توان تفاوتی بین غرب و مدرنیته برقرار کرد؟

شاید بتوان این شکاف را صرفاً بر اساس سیاست‌هایی ضد کشورهای غربی ایجاد کرد و در واقع بین سیاست خارجی آمریکا و انگلستان با ماهیت این کشورها در ابعاد صنعتی و فکری تفاوت ایجاد می‌شود. طبیعتاً نگرشی که معتقد است غرب با مدرنیته تفاوت دارد، سعی می‌کند از سازوکارهایی استفاده کند که تقابلی با سیاست کشورهای غربی از جمله آمریکا داشته باشد.

علل شکل‌گیری بنیاد و جنبش‌های اسلامی

سه دوره تاریخی، رویکرد درون سیستمی، رویکرد برون سیستمی (غرب) رویکرد ترکیبی. رویکرد درون سیستمی: جهان اسلام (سید جمال‌الدین)؛ استبداد را عامل اصلی عقب‌ماندگی جهان اسلام می‌داند.

رویکرد برون سیستمی (غرب): غرب و استعمار عامل اصلی مشکلات و چالش‌های جهان اسلام رویکرد ترکیبی: بحث استعمار

چرا در جنبش‌های اسلامی بر مقوله وحدت تأکید می‌شود؟ علت توسعه‌گرا: وقتی اسلام و جهان اسلام به توسعه راه پیدا می‌کند که انسجام برنامه‌ریزی و وحدت و راه رفع بدعتها از بین رفته باشد. بحث مقابله با اسرائیل در عین اینکه به وحدت دعوت شده بودند، ولی موفق نبودند.

بنیادگرایی و نوبنیادگرایی

در تعریف از بنیادگرایی در ابتدا باید گفت که هیچ تعریف واحد و جامعی نمی‌توان از بنیاد-گرایی ارائه کرد. در واقع تبیین دقیق بنیادگرایی و واکاوی همه مسائل آن امکانپذیر نیست. در واقع بنا به دلایل معرفتی و سیاسی و ایدئولوژیکی و دینی و تاریخی نمی‌توان تعریفی دقیق از آن ارائه کرد. به طور مثال؛ این مفهوم همانند برخی از مفاهیم دیگر علوم اجتماعی و سیاسی، دارای شائبه‌های سیاسی و ایدئولوژیکی شده است. از طرف دیگر، هر مفهومی که در گذار و فرایند تاریخی شکل بگیرد، ارایه تعریف واحد از آن امکان پذیر نخواهد بود. نکته دیگری که به لحاظ تاریخی گرچه این واژه و این مفهوم برای گروه‌های اسلامی، بخصوص در سده بیستم و عصر

حاضر به کار می‌رود، اما باید گفت که در ابتدا این واژه و مفهوم برای جنبش‌های مسیحیت در سده نوزدهم به کار رفت. با این توضیح که با توجه به افزایش چالش‌های اخلاقی و هویتی در جهان غرب، بخصوص آمریکای لاتین، واکنش‌هایی به بار آمد که این واکنش‌ها در واقع حمله‌ای بودند به مدرنیته سازی جهان و در واقع بازگشت به اصول و آموزه‌های دین مسیحیت در جهت مقابله با مدرنیته. اما این واژه به تدریج در دهه‌های بعد برای جنبش اسلامی به کار رفت، به گونه‌ای که دیگر کمتر سخن از بنیادگرایی مسیحیت، حداقل در سطح رسانه‌ها می‌شود. با توجه به اهمیتی که بنیادگرایی در دو دهه اخیر داشته است و پیدا کرده است، رویکردها و تعاریف مختلفی نسبت به آن ارائه شده است که برخی از این رویکردها و تعاریف مثبت بوده و برخی دیگر منفی و بدبینانه هستند. برخی تلاش کردند جدا از مسائل سیاسی به این پرسش، پاسخ دهند و برخی دیگر بر اساس منافع جهان غرب به این موضوع نگرستند ولی در یک تقسیم بندی کلی می‌توان دو دسته تعریف را در نظر گرفت: ۱- تعاریف رسانه‌ای و ژورنالیستی ۲- تعریف آکادمیک و علمی.

نگاه رسانه‌ای و ژورنالیستی به بنیادگرایی

۱- وقایع خشونت آمیز و تروریستی از سوی گروه‌های اسلامی ۲- واکنش افراطی به مداخلات سیاسی کشورهای غربی ۳- زنان و جنبش اسلامی ۴- گروه‌هایی که استفاده ابزاری از دین می‌کنند. ۵- گروه جزم‌گرا و سنتی در جهان اسلام ۶- گروه‌های ضد دموکراسی و خشونت‌گرا ۷- بیانگر واکنش‌های رادیکالی گروه‌های مسلمان به رهبران و مقامات عالی‌رتبه جهان اسلامی بخصوص خاورمیانه

سوال: چه ارتباطی بین جنبش اسلامی و دموکراسی وجود دارد؟
از بن لادن در مصاحبه‌ای پرسیده بودند که علت مخالفت شما با دموکراسی چیست؟ بن لادن گفته بود اگر ما با دموکراسی مشکل داشته باشیم، چرا با سوئد و نروژ مشکل نداریم، فقط با آمریکا مشکل داریم، چون اولاً با خود آمریکا مشکل داریم، دوم اینکه با غربی سازی و دموکراسی غربی مشکل داریم نه با دموکراسی اسلامی.

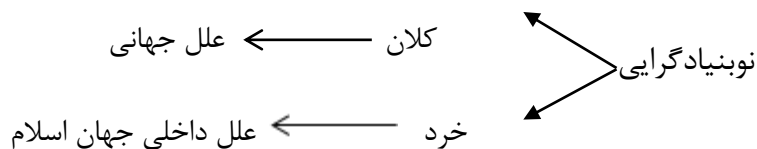
تعریف آکادمیک و علمی بنیادگرایی

بنیادگرایی به گفته کاستلز به معنای برساختن هویتی برای یکسان سازی افراد و نهادهای جامعه با هنجارهای جامعه است که برگرفته از احکام خداوند هستند و تفسیر آنها بر عهده مرجع

بشری است که واسطه خدا و بشریت است. سیاسی شدن امر مقدس و مقدس شدن امر سیاست؛ راهکاری در جهت بازگشت به دین و تاریخ و تمدن در جهت حل مشکلات، مقابله با غرب و رسیدن به مدرنیته.

- تعریف دیگر آکادمیک و علمی از بنیادگرایی: پدیده‌ای فرامردن در جهت مقابله با وضعیت کنونی که از دل مدرنیته پدید آمده و شکل گرفته ولی علیه آن (غربی سازی) جهان تلاش می‌کند که در این راستا می‌توانیم بگوییم بنیادگرایی نسبت خاص با پست مدرنیسم دارد و پست مدرنیسم در دل مدرنیته و علیه آن به وجود آمد. در واقع تلاشی برای تبیین مدرنیته‌ای غیرغربی و غیراروپامداری، جنبشی برای انکار غرب نه مدرنیته.

- تعریف دیگر آکادمیک از بنیادگرایی: اسلامی کردن قوانین موسسات و دولت‌های کشورهای اسلامی، ایجاد دولت و کشورهای اسلامی، عمل طبق شریعت و آموزه‌های دینی.



با توجه به تغییر و تحولاتی که در اواخر سده بیستم در سطح جهانی به وقوع پیوست و تغییراتی در سیاست گذاری‌ها، فناوری‌ها، تکنولوژی‌ها، فروپاشی مارکسیسم به وجود آمد، جنبش‌های اسلامی نیز دچار تغییر و تحولاتی شدند. برخی از جنبش‌های گذشته اسلامی در زمینه اهداف، مکانیزم‌ها، سازوکارها، شیوه‌ها و الگوهای رفتاری تغییر پیدا کرده و یا جنبش‌های نوینی در جهان اسلام، به وجود آمدند که متفاوت از جنبش‌های گذشته تعریف می‌شوند که از این جنبش‌ها به نام نوبنیادگرایی یاد می‌شود. در ابتدا آنچه که اهمیت دارد؛ علل تغییر و تحول در جنبش‌های اسلامی و شکل‌گیری نوبنیادگرایی اسلامی و به عبارتی بررسی خاستگاه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و سیاسی این جنبش‌هاست که این مسئله در دو سطح کلان و خرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. سطح کلان بیانگر علل جهانی این جنبش‌هاست، چرا که از اهمیت اساسی برخوردار هستند و عامل اصلی این جنبش‌ها تغییر و تحول جهانی است. اما در سطح خرد و پایین‌تر باید به مسائل داخلی جهان اسلام نیز توجه شود. در سطح کلان و یا جهانی، عللی از قبیل جهانی سازی، اقتصادی جهانی، سیاست‌های نوین کشورهای غربی و فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی تأثیرگذار بوده‌اند. جهانی سازی یا جهانی شدن عامل

اساسی تغییر و تحول در جنبش‌های اسلامی به مقوله جهانی شدن باز می‌گردد. این تأثیر را باید توجه به علل ذیل مورد توجه قرار داد:

۱- چالش‌های هویتی ۲- افزایش اهمیت مسائل فرهنگی ۳- سکولاریسم و دموکراسی سازی غربی و افزایش سیاست‌های غربی سازی جهان از سوی کشورهای جهان غرب

با این توضیح که در عصر جهانی شدن، بحران‌های هویتی بسیار افزایش می‌یابد که در این چالش‌های هویتی بازگشت به خویش‌نشدن خود، به هویت‌های دینی و ارزشی خود بیش از گذشته می‌شود. بحران‌های هویتی در کل جهان پدیدار شده که مسلمانان در کل دنیا اعم از اینکه در کشورهای اسلامی زندگی کنند و یا در کشورهای غربی، در صدد بازگشت به ارزش‌ها و هویت دینی خود هستند. آن هم در دوره‌ای که جهان غرب با استفاده از استراتژی‌های مختلف و فناوری نوین در صدد تثبیت ارزش‌های خود در سطح جهانی است. به همین دلیل واکنش اساسی به سیاست‌های جهان غرب به جود آمد که این واکنش‌ها حتی در مسلمانان اروپایی نیز پدیدار گشته که به طور خاص، نسل سوم مهاجران مسلمان به کشورهای اروپایی در صدد بازگشت به ارزش‌های دینی هستند. حتی به وجود آمدن گروه‌هایی از قبیل القاعده، بیانگر این است که بخشی از اعضای جنبش‌ها در جهان غربت حسیل و یا زندگی کرده‌اند. در واقع دیگر پایگاه اجتماعی، جغرافیایی سرزمینی حتی ساختار طبقاتی جنبش‌های نوین کاملاً تغییر یافته؛ به همین دلیل مشکل جهان غرب با کشورهای اسلامی نیست بلکه بیشتر با مسلمانانی است که توسط خودش آموزش دیده و تربیت شده‌اند. یکی دیگر از مسائلی که در جهانی شدن مهم تلقی می‌شود، این است که غرب در صدد گسترش سکولاریزم و عرفی شدن در سطح جهانی از جمله اسلام است و از طرفی دیگر، دموکراسی در تلاش است دموکراسی مطلوب خود را در سطح جهانی از جمله جهان اسلام نهادینه کند. با توجه به اینکه ماهیت دین اسلام با ادیان دیگر و حتی ایدئولوژی‌هایی مثل مارکسیسم متفاوت بوده، برخوردهای ایدئولوژیکی بین جهان غرب و جهان اسلام افزایش یافته و به همین دلیل نوبنیادگرایان دموکراسی غربی را رد می‌کنند. از دیگر عواملی که در عصر جهانی شدن می‌توان بر آن تأکید داشت؛ فراملی شدن بسیاری از موضوعات و مقولات فرهنگی و سیاسی است که طبیعتاً این مسئله در تغییر رفتار و اهداف جنبش‌های اسلامی، بسیار تأثیرگذار می‌باشد و به همین دلیل یکی از اصول اساسی نوبنیادگرایان، نگرش فراملی و بین‌المللی به مسائل جهان است.

یکی دیگر از علل؛ فروپاشی مارکسیسم و کمونیسم شوروی است. این فروپاشی تأثیرات خاص

بر جنبش اسلامی داشت. از یک سو اسلام گرایی افزایش یافت، چون پیش از این لیبرالیسم در اسلام با شکست نسبی مواجه شده بود، با شکست مارکسیسم گرایش به اسلام افزایش می‌یابد. از سوی دیگر جهان غرب با توجه به اصل وجود یک دشمن فرضی برای لیبرالیسم به برجسته سازی اسلام گرایی می‌پردازد و به همین دلیل تقابل کامل اسلام گرایی و تمدن غربی افزایش می‌یابد که نوینادگرایی، واکنشی به این برخوردها و تقابل‌های همه جانبه تلقی می‌شود. بخصوص آنکه جنبش‌های پیشین از کارآمدی و مطلوبیت کامل در طول تاریخ و بعد از فروپاشی شوروی برخوردار نبوده‌اند، به همین دلیل گرایش به این نوع جنبش‌ها افزایش یافته و پایگاه اجتماعی جنبش‌های گذشته ضعیف می‌شود. اقتصاد جهانی؛ با توجه شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، واکنش‌هایی نسبت به این اقتصاد در سطح جهانی از جمله در جهان اسلامی پدیدار گشت، چرا که اقتصاد جهانی را سیاستی در جهت استعمار طبقات پایین جوامع، ملت‌ها و کشور-های ضعیف، تصور کرده و در واقع این اقتصاد مظهر سلطه جهان غرب بر جهان اسلامی تلقی می‌شود که حمله به ساختمان دوقلوهای ۱۱ سپتامبر از همین مقوله و برخاسته از این دیدگاه است و مرکز اقتصادی غرب را در آن دو ساختمان می‌بینند.

ایدئولوژی و عمل اسلام‌گرایانه

ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی در تجلی معاصرش، ارائه دهنده وحی، سنت و رویه‌ای است که به محمد(ص) پیامبر اسلام باز می‌گردد. به این ترتیب، محتوای ایدئولوژی بنیادگراییانه مدرن و مشروعیت آن، آگاهانه بر اساس تعبیر گزینشی دوره‌های تاریخی اسلامی استوار است. در واقع، جوامع و جنبش‌های بنیادگرای کنونی در پی آنند که موجودیت و مأموریت خود را از طریق وظایف مقرر الهی و سوابق تاریخی توجیه کنند. این مسئله تاریخ‌گری خاص آنان را که آمیخته به یک خودنگری و جهان‌نگری است، نشان می‌دهد. در نتیجه، بار تاریخی با تمامی سنگینی‌اش بر دوش ایدئولوگ‌های اسلام‌گرا گذاشته می‌شود، چرا که آنها سعی دارند برای شکل دادن به آینده گذشته را در قالب بحران کنونی بازسازی کنند. (ناصری و ستوده، ۱۳۷۸: ۳۶۷)

ارکان تفکر بنیادگراییانه

نظریه پردازان اسلام‌گرای معاصر، بر قرآن و تفاسیر و مجموعه‌های احادیث گردآوری شده توسط برجسته گمنامی که به قرون دوم و سوم اسلامی می‌رسند تکیه دارند. مسئله مهم در

اینجا است که این نظریه پردازان ریشه‌های روشنفکری خود را به یک سلسله از مقاماتی مدیون میدانند که در تفکر اسلامی دارای گرایش‌های مشخص محافظه کارانه، قانونی، و پیکارجویانه هستند. در این مجموعه نظری، از همکاری‌ها و خدمات متفکران مسلمان «لیبرال» کمتر یا شده است.

جریان تفکر اسلامی با قرآن و شش کتاب شرعی، که معتبرترین منابع احادیث هستند، آغاز شد. این کتاب‌ها از آن بخاری، مسلم بن حجاج، ابو داود، مرمذی، ابن ماجه، و نسایی هستند. به علاوه تفاسیر و نظرات چند تن دیگر از مشایخ و روحانیون محدث، به تکرار مورد استفاده نویسندگان بنیادگرا قرار می‌گیرد. یکی از این مقامات ابو یوسف الرشید قاضی القضاات هارون الرشید و شاگرد ابو حنفیه و مالک بن انس است و رای این مقامات اولیه، تفکر بنیادگرایانه معاصر بر اساس سوابق تاریخی ایجاد شده و به وسیله جنبش‌ها و حوادث انقلابی، استوار است. در این زمینه، جوامع اسلامی کنونی از الگوی گروه‌های شورشی و طغیانگر سابق پیروی می‌کنند و از اسلام سیاسی شده و به عنوان ایدئولوژی اعتراض علیه نخبگان حاکم، که به انحراف از ایمان واقعی متهم شده‌اند، استفاده می‌کنند. در واقع بنیادگرایی با آغاز قیام خوارج و شیعیان، به ایدئولوژی اعتراض علیه قدرتمندان تبدیل شد. در رابطه با شیعه، این گرایش انقلابی به ظهور فاطمیان و قرمطیان و مکاتب فکری سری آنها که اغلب توسط نویسندگان پنهانی چون «اخوان الصفا» نوشته می‌شد، منجر گردید. این جنبش‌ها و نیز جنبش‌های رستاخیزی بعدی، نه تنها به لحاظ جهت‌گیری ایدئولوژیک بلکه به خاطر شیوه‌های انقلابیشان، نمونه‌های مهمی برای اسلام‌گرایان امروزه شدند. یک نمونه از اینها قیام خوارج و نظریه و عمل آنها درباره جهاد است. درست برعکس شیعیان اثنی عشری که به جهاد تحت رهبری حضرت مهدی (عج) معتقدند، خوارج جهاد را یک شرط اساسی عقیده خود و رکن ششم اعلام می‌دانند. خوارج، برای تحمیل آموزه (دکترین) تندخود، به جهاد خشونت‌بار علیه مسلمانان و غیر مسلمانان دست می‌زدند. و به این ترتیب می‌توان نمونه آنها را در پیکارگران جهادی کنونی دید.

نوبنیادگرایی

مبحث نوبنیادگرایی اولین بار الیور روآ در کتاب شکست اسلام سیاسی مطرح کرده است. رُی بنیادگرایی اسلامی را به معنای بازگشت به اعتقادات راستین دین می‌داند. این پدیده خود به قدمت اسلام است و گرایش‌های معاصر که نوبنیادگرایی خوانده می‌شود، مدرنیسم فنی فرهنگ

زدایی شده را با گرایشات سنتی ترکیب می‌کند تا با اسلام سنتی و فرهنگ مدرن غربی و جهانی شدن مخالفت کند (اولیویه، ۱۳۸۷: ۳۵) به نظر وی جریان اصلی جنبش‌های اسلامی از مبارزه برای ایجاد یک جامعه بین‌المللی اسلامی به نوعی «ملی‌گرایی اسلامی» گذر کرده است.

نوبنیادگرایان خواستار این هستند که به عنوان یک بازیگر شروع در صحنه سیاسی داخلی به رسمیت شناخته شوند. آنها تا حد زیادی نگرش‌های فراملی خود را که هنوز هم بخشی از ایدئولوژی‌های آنهاست، کنار گذاشته‌اند. از سوی دیگر سیاست‌های «اسلام‌گرایی مجدد» از سوی بسیاری از دولتها - حتی سکولار به خاطر تضعیف مخالفین اسلام‌گرایان انقلابی - پس از انقلاب اسلامی ایران و نیز کسب مشروعیت مذهبی دنبال می‌شد، نتیجه معکوس به بار آورد. (شمسینی غیاثوند، ۱۳۹۱: ۸۱) با فروکش کردن اسلام‌گرایی انقلابی، اینگونه بنیادگرایی پا گرفت. این جریان تازه، شیوه زندگی، تغذیه، لباس پوشیدن، عبادت کردن، روابط با جنس مخالف، آموزش و فرزندان و ... را در بر می‌گیرد و هدف آن اسلامی کردن جامعه از پایین است. (زیل کیل، ۱۳۷۲: ۵) نکته مهم این است که دلیل مخالف آنان با دولتها در کشورهای اسلامی، نه وجود استبداد سیاسی یا فشار اقتصادی، که درست اجرا نشدن احکام شریعت اسلامی و همکاری آن دولتها با کفتر صلیبی و یهودی در حمله به کشورهای اسلامی است. نوبنیادگرایان آشکارا رویکرد ضد غربی دارند و از مخالفان سرسخت مدرنیته‌اند و از دید بسیاری کسان، روشن‌ترین نشانه این ویژگی، مخافت با حق زنان برای فعالیت در زمینه‌های اجتماعی است. (شمسینی غیاثوند، ۱۴، ۱۳۹۱)

اصول بنیادین نوبنیادگرایی اسلامی عبارتند از:

- ۱- نبرد دوگانه تاریخی میان کفر و ایمان ۲- امت‌گرایی ۳- مخالفت با انسان محوری و یا اومانیسم ۴- مخالفت با دموکراسی ۵- تأکید بر مسائل خاص به جای تأکید بر مسائل داخلی ۶- تأکید بر دین و اهمین ندادن به مسئله عقل و علم ۷- ضدیهودی بودن ۸- تکوین‌گرایی ۹- شاخه‌ای از وهابیت و ضد شیعه هستند

نتیجه‌گیری

با بررسی نقش دقیق بازیگران دخیل در تحولات سوریه این نتیجه حاصل می‌شود که پیچیدگی‌های بحران سوریه بیشتر به دلیل ترکیب «مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی» سوریه با «مسائل منطقه‌ای» و نقش کلاسیک دولتها برای حفظ توازن قدرت است و همین موضوع پیش‌بینی سرنوشت بحران سوریه را بسیار دشوار کرده است. هر یک از بازیگران منطقه‌ای و

فرمانطقه‌ای افزایش نقش منطقه‌ای خود را برای اهداف خاص خود می‌خواهند. غرب و ترکیه نقش را بیشتر برای افزایش «نفوذ» و کسب رهبری سیاسی می‌خواهند. ایران، روسیه، چین و حتی عربستان نقش را برای «مهار» تهدیدات و افزایش امنیت. بر این مبنا، محور «مدل» و «ایدئولوژی» و «اقتصاد» همگی به عنوان ابزارهایی برای افزایش نقش بازیگران اصلی در منطقه در چارچوب معادلات قدرت صورت می‌گیرد. از این سطح تحلیل، آینده توازن قدرت در منطقه بر رقابت دو بلوک از منطقه‌ای (۴+۱) و بازیگران فرا منطقه‌ای خواهد بود. در بلوک بازیگران منطقه‌ای (۴+۱) چهار بازیگر فعال و اصلی قدرت منطقه یعنی ایران، ترکیه، عربستان و مصر همراه با اسرائیل به عنوان بازیگر پشت پرده و به ظاهر غیر فعال که منافع خود را از طریق آمریکا پیگیری می‌کند، قرار دارند. در بلوک بازیگران فرمانطقه‌ای نیز دو بازیگر اصلی آمریکا و روسیه هستند. در این چارچوب، ویژگی جدید تحولات عربی تأثیر «پتانسیل داخلی جهان عرب» بر سیاست منطقه‌ای بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای است.

جنبش‌های اسلامی و ایالات متحده آمریکا و آینده اسلام سیاسی

از چند دهه گذشته تاکنون، این سوال مطرح بوده است که بین جنبش‌های اسلامی و اسلام-گرایی نوین چه ارتباطی وجود دارد. در واقع یکی از موضوعات و دغدغه‌های تحلیل‌گران در چند دهه اخیر، بخصوص بعد از فروپاشی مارکسیسم و ۱۱ سپتامبر این موضوع مطرح بوده است که چه روابط و تعاملی بین جنبش‌های اسلامی نوین و آمریکا برقرار است و آینده این روابط چگونه شکل خواهد گرفت. در پاسخ به این سوال نظریات و رویکردهای مختلفی ارائه شده که مهمترین آنها عبارتند از:

رویکرد اول؛ رویکردی تأسیسی و ابزار انگارانه؛ با این توضیح که طرفداران این دیدگاه معتقدند ایجاد و یا تحول در رفتارها و تاکتیک‌های جنبش‌های نوین اسلامی مرتبط با سیاست‌های آمریکا بوده است. به عبارتی این نگرش بر این باور است که آمریکا در شکل‌گیری این جنبش‌ها به گونه‌های مستقیمی نقش داشته و از آنها حمایت کرده است. دلایل شکل‌گیری این جنبش‌ها را از سوی آمریکا می‌توان در موضوعاتی از قبیل تضعیف شوروی سابق، شکاف بین کشورهای اسلامی، بهره‌برداری از این جنبش‌ها در جهت تضعیف اسلام و همینطور کمک به وحدت و انسجام و همگرایی جهان غرب، توجیه حضور خود در کشورهای جهان اسلام تصور کرد. چنانکه برخی معتقدند طالبان ساخته و پرداخته آمریکا بوده است که البته برخی معتقدند گر چه

بنیادگرایی نوین از سوی آمریکا ایجاد شده، ولی از ۱۱ سپتامبر این جنبش‌ها یک راه دیگری برای خود انتخاب کردند. به طور طبیعی در این نگرش مسائل معرفتی و بینشی و دلایل داخلی و جهانی شکل‌گیری این جنبش‌ها چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. البته این رویکرد بیشتر در محافل رسانه‌ای و تبلیغاتی رواج داشته‌اند و البته تأثیرات بر افکار جهن از جمله جهان اسلام داشته است. این رویکرد اعتقاد دارد که با توجه به تحول در سیاست‌ها و اهداف آمریکا، این جنبش‌ها در آینده نزدیک از بین خواهد رفت و یا حداقل بسیار تضعیف خواهند شد. به عبارتی تاریخ مصرف این جنبش‌ها برای آمریکا تمام شده است و بنابراین باید از بین برود.

رویکرد دوم بر این اعتقاد است که خاستگاه اصل جنبش‌های نوین اسلامی مربوط به محیط داخلی، اعم از چالش‌های سیاسی-اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام بوده، اما در مقطعی آمریکا از این جنبش‌ها بهره‌برداری کرده است. در واقع ایالات متحده بر اساس محاسبات لحظه‌ای و یا زمانی به اتحاد و همکاری با برخی از جنبش‌های نوین اسلامی روی آورده است که این اتحاد تاکتیکی بوده و نه استراتژیکی، همچنان که با برخی از این جنبش‌ها در افغانستان بعد از حوادثی که در جهان اسلام از جمله افغانستان به وجود آمد، این اتحاد از بین رفته و اختلاف‌ها و تضادهای ایدئولوژیکی جایگزین آنها شد. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آینده این جنبش‌ها چگونه رقم خواهد خورد. در واقع چه روابطی بین جنبش‌های نوین اسلامی و آمریکا برقرار خواهد شد؟

سیاست اولیه آمریکا در قبال این جنبش‌ها این بود که حملات نظامی و فشارها را بر تمام این گروه‌ها تشدید کرده و با حضور نظامی، فکری، تکنولوژیکی و ابزاری خود این جنبش‌ها را تضعیف و نابود کند. اما برخی از کارشناسان از همان ابتدا و در تداوم سیاست‌های سخت‌گیرانه آمریکا، هشدار دادند که این سیاست‌های آمریکا با شکست مواجه خواهد شد، چرا که آمریکا در ابتدا، بر اساس جنگ صلیبی و مقدس به کشورهای اسلامی حمله‌ور شد و حتی به تدریج این تفکر به وجود آمد که جهان اسلام یک جهان منحصر به فرد و خارج از جهان است و بر اساس رویکرد منفی، جهان اسلام و به طور کلی خود اسلام با دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان همخوانی ندارد و بن‌لادن و امثال او به عنوان نماد و سمبل جهان اسلام معرفی شدند. اما این سیاست و نگرش آمریکا با شکست و ناکامی مواجه شد و در چند سال اخیر، تحولاتی در سیاست‌های آمریکا به وجود آمده است.

رویکرد سوم معتقد است که جنبش‌های نوین اسلامی و یا همان اسلام‌گرایی نوین، محصول و فرزند نظام بین‌الملل است. در واقع سیاست‌های آمریکا اعم از حملات نظامی، غربی سازی جهانی، باعث شکل‌گیری این جنبش‌ها شده است. در واقع این جنبش‌ها واکنشی هستند به سیاست‌های آمریکا و تا زمانی که تغییری در سیاست‌های آمریکا به وجود نیاید، این جنبش‌ها نیز ادامه حیات خواهند داشت و فشارهای آمریکا، نتیجه مطلوب نخواهد داد. گرچه ممکن است در کوتاه مدت باعث تضعیف آنها شود ولی در بلند مدت، نه تنها تأثیر مثبتی برای آمریکا ندارد بلکه باعث تقویت قدرت این جنبش‌ها خواهد شد. بنابراین آینده این این اسلام سیاسی نوین بیشتر از آنکه وابسته به تحولات داخلی جهان اسلام باشد، وابسته به تحولات در نظام بین‌الملل بخصوص آمریکاست. البته همانطوری که گفته شد، آمریکا تلاش دارد بین گروه‌های افراطی یا نص‌گرا (ظاهرگرا) (افراطی) با گروه‌های محتواگرا (اعتدال‌گرا) تمایز قائلند. (اعتدال‌گرا: آموزه‌های اسلامی را با شرایط کنونی وفق می‌دهند و بعد استفاده می‌کنند و بر اساس عقل و شرایط زمان حرکت می‌کنند. دموکراسی و شرایط مکانی استوار است).

گروه‌های نص‌گرا با ۱۱ سپتامبر هر روز ضعیف‌تر شدند و گروه‌های محتواگرا نه تنها تضعیف نشده بلکه در آینده بسیار قدرتمند خواهند شد، چرا که در شرایط کنونی، ایالات متحده از آنها حمایت می‌کند و این گروه‌ها پتانسیل و ظرفیت تثبیت و توسعه دموکراسی را در جهان اسلام داشته و می‌توانند باعث افزایش قدرت کشورهای اسلامی شوند و به‌گونه‌ای می‌توان آینده را از آن آنها دانست. آینده‌ای که می‌تواند تا حدودی و برای آمریکا خطرناک باشد، چرا که این گروه‌ها و در آینده کشورها و با افزایش قدرت خود، می‌توانند به سهولت، حداقل به صورت تمدنی با جهان غرب مقابله کنند.

علل افزایش رفتارهای خشونت‌آمیز برخی از گروه‌های اسلامی در دو دهه اخیر (الف) دلایل داخلی:

۱. همانند شکست استراتژی‌ها و سیاست‌های گذشته ۲. محیط اجتماعی و سیاسی بحران آفرین ۳. وابستگی برخی از سران و مسئولین کشورهای اسلامی
- (ب) مسائل بین‌المللی - جهانی:

۱. تحول در سیاست‌های آمریکا همچون حملات نظامی ۲. سیاست‌های آمریکا با کشورهای همچون فلسطین و ایران ۳. روابط مثبت و بسیار نزدیک آمریکا با دولت‌های وابسته عربی

آمریکا و جنبش‌های اسلامی در طول دو دهه اخیر براساس یک سیری نمادها و مؤلفه‌ها رفتار خود را شکل دادند. برخی از این نمادها را می‌توان در موضوعاتی از قبیل، فلسطین و غربی‌سازی، اسلامی‌هراسی، بنیادگرایی جستجو کرد، در واقع می‌توان گفت که در مورد آمریکا و جنبش‌های اسلامی بر اساس یک سری ویژگی‌ها و عناصری است که در زمینه آمریکا می‌توان به مواردی از قبیل، تجربه‌پذیری از سیاست‌های پیشین جهان غرب، همچون جنگ‌های صلیبی، سیاست‌های استعماری انگلستان و تقابل آمریکا با جمهوری اسلامی اشاره کرد و همچنین به مواردی از قبیل فروپاشی مارکسیسم و چرخش ایدئولوژیک در سیاست‌های آمریکا و جایگزینی اسلام سیاسی به جای مارکسیسم، ۱۱ سپتامبر و تأثیرات آن بر رفتارهای آمریکا و رفتار جهان غرب نسبت به اسلام و دموکراسی سازی خاورمیانه و بحث اسرائیل و آمریکا و حزب... لبنان، مقدس سازی، جنگ‌های آمریکا با جهان اسلام و تحول در نگرش آمریکا به شیعه و سنی اشاره کرد، چنانکه آمریکا بعد از انقلاب اسلامی بیشتر به افراط‌گرایی شیعه ترویج می‌کرد، ولی بعد از ۱۱ سپتامبر در ابتدا گروه‌های سنی را افراط‌گرا دانست ولی در چند سال اخیر این سیاست خود را کنار گذاشته و جدا از بحث سنی و شیعه به مسئله اعتدال‌گرایی و یا افراط‌گرایی می‌پردازد. اما جهان اسلام و به طور کلی اسلام‌گرایی نوین نیز براساس مؤلفه‌های ذیل به آمریکا می‌نگرد و رفتار و جهت‌گیری خود را بر همین اساس استوار می‌سازد:

- ۱- آمریکا نهاد سرمایه‌داری و غربی‌سازی جهان ۲- آمریکا نماد حمایت و پشتوانه اسرائیل ۳- آمریکا سمبل گسست و شکاف در جهان اسلام ۴- آمریکا مسبب اصلی مشکلات جهان اسلام ۵- مسئله فلسطین و آمریکا ۶- نگرش تبعیض‌آمیز آمریکا به مسلمانان ۷- آمریکا حامی اصلی تروریسم، البته می‌توان گفت که هندسه معرفتی بنیادگرایی نوین بر روی آمریکا و اسرائیل استوار است.

منابع فارسی:

کتاب

- قرآن کریم

- امامزاده، پرویز (۱۳۹۲)، تأملی بر ریشه‌های بحران در سوریه، مرکز تحقیقات استراتژیک گزارش راهبردی شماره ۳۶۴

- برزگر، کیهان (۱۳۹۱)، راه حل بحران سوریه، پذیرش نقش ایران در این بحران است، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه

- حاجی مینه، رحمت (۱۳۹۱)، واگرایی منافع بازیگران و تداوم بحران سوریه، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه

- دکمجان، هرایر (۱۳۸۳)، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب: بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول

- رواء، الیویه (۱۳۷۸)، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه: محسن مدیر شانه‌چی، حسین مطیعی امین، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول

- کتاب سبز سوریه، (۱۳۸۷)، تهران: مؤسسه جاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- فقیهی، علی‌اصغر (۱۳۶۶)، وهابیان (بررسی و تحقیق گونه‌ای درباره عقاید و تاریخ فرقه وهابی)، تهران: انتشارات صابر، چاپ سوم

- قاسمیان، روح اله (۱۳۹۲)، کنکاشی در تحولات سوریه «ریشه‌ها، بازیگران و پیامدها»، تهران: مؤسسه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، چاپ اول

- گلیپایگانی، علی ربانی (۱۳۸۵)، فرق و مذاهب اسلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ چهارم

- نجفی، موسی (۱۳۷۴)، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، جلد ۳

مقالات

- شمسینی، غیاثوند، حسن (۱۳۹۱)، واکاوی بنیادگرایی اسلامی و جهانی شدن هویت، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال اول، شماره ۳

- لاری، رحیم (۱۳۹۱)، نقش طوایف و مذاهب در تحولات ۱۸ ماهه سوریه، ماهنامه سیاسی تحلیلی بیداری اسلامی، سال اول، شماره ۲
- قربانی، فهیمه (۱۳۹۲)، عربستان و بحران سوریه، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- مصطفوی، سید ولی الله (۱۳۹۱)، سوریه صحنه تنازع بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- نیاکویی امیر، (دی ۱۳۹۰)، راهبردهای جهان غرب در مواجهه با بیداری اسلامی، ماهنامه سیاسی تحلیلی همشهری دیپلماتیک، دوره جدید، شماره ۵۴

خبرگزاری

- برزگر، کیهان (۱۳۹۱)، راه حل بینابینی دمشق، روزنامه شرق
- (۱۳۹۱)، راه حل منطقه ای بحران سوریه، روزنامه شرق

سایت

- رضائیان، مهدی، (۱۳۹۲)، تحولات داخلی و خارجی سوریه، قابل دریافت در: syriaintransition.com

منابع انگلیسی:

- Britannica, Macrop AEdia Knowledge in Depth (1991), V.5, 18, 26. Robert P. Gwinn, Peter B. Norton, Philip W. Goetz. Chicago, 15 ed
- Caplan, Lionel (1987), STUDIES IN RELIGIOUS FUNDAMENTALISM, State University of new York press
- Dollar, George W (1983), A History of Fundamentalism in Americana
- Marin E. Marty & R. Scott Appleby, The Fundamentalism Project, 5 vol
- Martin E. Marty and R. Scott Appleby (1992), The Glory and the Power: The Fundamentalist Challenge to the Modern World